



پادکست «ایران: از شنبه صبح»

اپیسود ۷: تاریخ مکتوم

نویسنده: مهدی تقدمی

مدت زمان پادکست: ۶۳ دقیقه

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۲/۲۳

میرزا رضای کرمانی، چهار ماه قبل از اینکه ناصرالدینشاه قاجار رو با گلوله طپانچه‌ش ترور کنه، از استانبول به سمت تهران حرکت کرد؛ و حدوداً دو ماه بعد به حرم حضرت عبدالعظیم رسید و همونجا هم ساکن شد. اون در بازجویی‌هاش گفته اسلحه رو از شهر بارفروش، که امروز بهش می‌گیم «بابل» خریده ولی افرادی که میرزا رضا رو در شهر باتومی گرجستان، یعنی پیش از رسیدنش به ایران دیدن، گزارش دادن که این آدم دائماً با اسلحه‌ش مشغول بود و تمیزش می‌کرد. از طرفی میرزا رضا در یکی از نامه‌هایی که تو این مسیر طولانی فرستاده نوشته «به زودی روزگار بهتری خواهد رسید که م.ک. چنین امر فرموده است» که یعنی یه جورهایی مرگ شاه رو پیش‌بینی کرده. سید مقداد نبوی، تو کتاب تاریخ مکتوم شواهدی رو نشون می‌ده که این م.ک. در واقع میرزا آقاخان کرمانیه! همون روشنفکر مشهور ایرانی. به هفتمین قسمت پادکست ایران: از شنبه صبح خوش اومدید. من مهدی تقدمی هستم.

کتاب تاریخ مکتوم زیرعنوانی داره که توجه‌ها رو به خودش جلب می‌کنه: «نگاهی به تلاش فعالان ازلی در مخالفت با حکومت قاجار و تدارک انقلاب مشروطه». اغلب تحلیل‌ها در خصوص شکل‌گیری انقلاب مشروطه و عوامل شکل‌دهنده و پیش‌برنده‌ش روی موضوعاتی مثل ناکارآمدی دولت و نارضایتی داخلی و عوامل خارجی و استعماری تأکید می‌کنن؛ یا مثلاً می‌گن «فکر» مشروطه از کجا اومد و چطور شکل گرفت و اینها. بعضی از این تحلیل‌ها رو در اپیسودهای قبل گفتیم و بعضی‌هاش رو هم در ادامه می‌گیم. اما آقای سید مقداد نبوی تو کتابش، از زاویه جدیدی به انقلاب مشروطه نگاه کرده که شاید بشه گفت تا به حال بهش پرداخته نشده. نبوی تو این کتاب بر اهمیت پیروان آیین بابیه، به عنوان یک نیروی مخالف دولت دست گذاشته و سعی کرده نقش این اپوزیسیون قدرتمند رو در شکل‌گیری نهضت مشروطه و حوادث قبل و بعدش نشون بده. کاوه بیات در مقدمه‌ای که برای این کتاب نوشته گفته خیلی از تحلیل‌های تاریخی درباره مشروطه و بقیه رویدادها بر مبنای دوگانه سنت/تجدد و گفتمان تجددخواهی و سنت‌طلبی و اینها شکل گرفتن، اما پژوهش نبوی به ما نشون می‌ده حتی متجدد بودن هم ممکنه برآمده از آموزه‌ها و باورهای مذهبی باشه. پیش از اینکه وارد بحث بشیم باید بگم ما در پادکست ایران از شنبه صبح به سیاق قسمت‌های قبل، صلاحیتی در خصوص تأیید یا رد این تحلیل و تحلیل‌های مشابهش نداریم و فقط راوی تحلیل آقای نبوی هستیم.

*

ماجرای بابیه و سرگذشتش و شاخه‌هاش انقدر پیچیده و مفصله که فعلا به این شنبه صبح نمی‌رسه ولی خیلی خلاصه تعریف می‌کنم که یه کلیتی از ماجرا بدونیم. سال ۱۲۲۲ شمسی، که می‌شه اواسط قرن ۱۹ میلادی، یه جوون ۲۴-۲۵ ساله به نام سید علی محمد شیرازی، در شهر شیراز ادعا کرد که من باب امام زمان هستم. باب یعنی کسی که واسطه بین مردم و امام زمانه. در اینکه بابیت علی محمد دقیقا چه معنایی داشت، روایت‌های متفاوتی وجود داره، ولی روایت رایج اینه که ایشون طی چند مرحله پایان دوره اسلام رو اعلام کرد و خودش رو پیامبر «دین بیان» معرفی کرد و از مردم خواست بهش ایمان بیارن. به دلایل مختلفی که فعلا فرصت توضیحش نیست، ادعای بابیت علی محمد مورد استقبال قرار گرفت و خیلی‌ها مریدش شدن.

ظهور باب مصادف بود با اواخر حکومت محمدشاه قاجار؛ به نظر می‌رسه محمدشاه و صدراعظمش، میرزا آغاسی، تمایلی نداشتن که باب رو به خاطر این چیزها به صلابه بکشن ولی به خاطر حساسیت مردم و علمای شیعه، دستگیرش کردن؛ شما تصور کنین یه نفر پیدا شده که می‌گه من امام زمانم، یا من پیامبرم، و می‌خواد کاسه-کوزه همه علمای و دستگاه روحانیت رو بشکونه؛ اوضاع می‌تونه خطرناک بشه دیگه؛ طبیعی بود که از باب بترسن. اگرچه باب در این چند سال در حبس و حصر بود ولی کتاب مقدس نوشت، با مؤمنانش هم در تماس بود و براشون الواح و رسائل می‌نوشت. تو این مدت مدام از شهری به شهر دیگه می‌بردنش و طرفدارانش هم روزبه‌روز بیشتر می‌شدن. علما از این وضعیت شاکی بودن که آقا یعنی چی، طرف داره می‌گه اسلام و قرآن رو بذارید کنار، هیچ کاری هم بهش ندارید، داره راست راست راه می‌ره؛ هل عطی کجا رفت. یکی دوتا جلسه مناظره بین علمای شیعه و باب برگزار شد که نتیجه مشخصی هم نداشت. شیعه‌ها می‌گفتن باب به‌طرز مفتضحانه‌ای رسوا شد، و بابی‌ها می‌گفتن باب مصلحت رو در مناظره ندیده و چند نفر که صلاح علی‌محمد رو می‌خواستن گفتن این مرد مجنونه که از مهلکه نجاتش بدن.

تا اینکه محمدشاه از دنیا رفت و ناصرالدین‌شاه جوان به‌جای پدر نشست و امیرکبیر هم که دست راست و صدراعظمش. فریدون آدمیت نوشته امیرکبیر اولش نمی‌خواست دست به خشونت بزنه؛ نظرش این بود که با همین مناظره‌ها و گفتگوها می‌شه باب رو ساکت کرد.^۱ ولی وقتی دو سه تا جنگ مهیب و خونین بین بابی‌ها و شیعه‌ها راه افتاد، امیرکبیر احساس خطر می‌کنه و کمر همت می‌بنده که هر طور شده این غائله رو جمع کنه. غیر از اینکه بابی‌ها رو به شدت سرکوب می‌کنه، پیگیر محاکمه خود باب هم می‌شه و می‌گه تبعید و زندونی کردنش دیگه فایده‌ای نداره، باید اعدامش کنیم. محاکمه‌ش می‌کنن و نهایتا در خردادماه سال ۱۲۲۹ شمسی در تبریز تیربارون می‌شه. بنابراین از دعوت باب تا اعدامش حدود ۷-۶ سال بیشتر طول نکشید ولی جنبشی رو رقم زد که آثار و نتایجش تا همین امروز هم جاریه. برخلاف تصور امیرکبیر و علمای شیعه و سیاستمدارهای اون دوران، اعدام باب باعث نشد که جریان بابیه به محاق بره؛ بلکه این جریان خودش رو در اشکال دیگه‌ای بازسازی کرد و اهدافش رو از راه‌های دیگه‌ای پی گرفت. همونطور که ماهیت هر نیروی اجتماعی همینه. تاریخ به ما نشون می‌ده هیچوقت با سرکوب یک نیرو و خواست اجتماعی، و انهدامش نمی‌شه بهش

^۱ فریدون آدمیت (۱۳۶۲) امیرکبیر و ایران، ص ۴۴۸

غلبه کرد و مدیریتش کرد؛ اون نیرو بعد از خشن‌ترین سرکوب‌ها دوباره سرپا می‌شه، دوباره جون می‌گیره و راه خودش رو از طریق آلترناتیوهای موجود ادامه می‌ده. باب قبل از مرگش، پیروانش رو به اطاعت از کسی به نام میرزا یحیی نوری سفارش کرد که به نام «صبح ازل» مشهور شد. دوران ریاست صبح ازل بر بابی‌ها مصادف بود با دوران تغییر و تحولات شگرف در تاریخ معاصر ایران.

طرفدارهای باب حدوداً دو سال بعد از اینکه رهبرشون توسط امیرکبیر اعدام شد، سعی کردن ناصرالدینشاه رو بکشن؛ تلاشی که ناکام موند و تنها نتیجه‌ش سرکوب فراگیر و خشونت شدید حکومت علیه بابی‌ها بود. شدت این سرکوب و خشونت چنان زیاد بود که من ترجیح می‌دم توضیحی درباره‌ش ندم؛ از اعدام و شمع‌آجین کردن مسببان حادثه تا به توپ بستن‌شون! اما نتیجه این سرکوب جدی چی بود؟ شکل‌گیری سنتی که آقای نبوی اسمش رو گذاشته «نهان‌زیستی»، و «نهان‌نگاری». از اصلی‌ترین ادعاهای نبوی تو این کتاب همین سنت نهان‌زیستی بابی‌هاست و سعی کرده در جای جای کتابش این نهان‌زیستی‌ها رو نشون بده. نهان‌زیستی یعنی چی؟ یعنی اینکه یه نفر پیرو باب بود و هیچ عقیده‌ای به اسلام نداشت ولی در ظاهر نماز می‌خوند! نبوی اسم چندتا عالم ظاهراً مسلمان رو می‌آره و ادعا می‌کنه که اونها اساساً بابی بودن و نهان‌زیستی می‌کردن. مثلاً ملامحمد جعفر کرمانی از اولین کسانی بود که به باب ایمان آورد، ولی تو کرمان کرسی فقه و اصول داشت و بعد از مرگش هم تو مسجدش دفن شد! یا ملامحمد جعفر نراقی که مرجع بابی‌های کاشان بود ولی روحانی بود و منبر می‌رفت و چنان سخنرانی می‌کرد که همه مطمئن بودن یه شیعه دوآتیشه ست! زیارت نجف و کربلا هم می‌رفت حتی! به بیان دیگه، بابی‌ها اعتقادی به تبلیغ آیین‌شون نداشتن و دنبال گسترش نبودن، و دستور کارشون فقط این بود که خودشون رو حفظ کنن و دست به دست هم بدن تا اهداف سیاسی‌شون رو به سرانجام برسونن.

آقای نبوی در مقدمه مفصل کتابش سعی کرده این اهداف رو از کتاب مهم بابی‌ها به نام «هشت بهشت» نشون بده و با فعالیت‌هایی که در اون دوران می‌کردن تطبیق بده. این کتاب از آثار سیاسی بابی‌هاست و در مورد آینده‌شون بشارت‌هایی می‌ده و چارچوب حکومت رو براشون ترسیم می‌کنه و موارد دیگه. مثلاً می‌گه براساس آموزه‌های باب، سلطنت استبدادی و نظام جمهوری دیگه جوابگو نیست و باید به سلطنت مشروطه روی آورد؛ اما استدلال می‌کنه که شاه این حکومت باید از طرف خدا باشه. بنابراین «سلطنت، سزاوار مرایای الهی و عقول مستکفیه، و ارواح قدسیه است که اشرف ناس، و مبادی عالیة فیض، و اساس هرگونه سعادت، و منشأ نیک‌بختی و حیات عالم وجودند». خب حالا این عبارت یعنی چی؟ آقای نبوی به ما می‌گه که در آیین باب، برترین مقام، مال «شمس حقیقت»-ه که خود باب بود؛ مقام بعدی تعلق داره به «مرآت». مرآت کسیه که بعد از باب، از طرف خدا انتخاب می‌شه که آیین بیان رو پیش بیره و صاحب وحی هم هست. تا اینجا هم مسئله‌ای نیست. اما نکته اینجاست که باب در تعالیمش گفته بعد از خودش «نوزده مرآت» ظهور خواهند کرد که اولین‌شون آقای صبح ازل بود و این قضیه ادامه داره. حالا می‌شه اون تیکه از کتاب هشت بهشت رو بهتر

فهمید؛ نویسندهٔ اون کتاب گفته سلطنت حق مسلم «مرایای الهی»-ه که بهترین فرد مردمه. روشن شد؟ مرایا، جمع مرآت. یعنی سلطنت حق صبح ازل! البته سلطنت مشروطه! در ادامه هم باز می‌گه ریاست کل بر موجودات، حق کسیه که در «ادنی ارض و بدترین نقاط روی زمین» زندانی شده و روزگار سختی داره خلاصه. حالا منظور از این «بدترین نقاط روی زمین» چیه؟ قبرس؛ جایی که صبح ازل تبعید شده بود اونجا.

خب تو پرانتز بریم ببینیم صبح ازل چطور سر از قبرس درآورد. بعد از اینکه یه تعدادی از بابی‌ها به ناصرالدینشاه سوء قصد کردن و عملیات انقدر ضعیف بود که همه چی لو رفت، حکومت افتاده بود دنبال بابی‌ها که هر جور هست قلع و قمع شون کنه. صبح ازل هم که در اون زمان نفر اول بابیه بود و اگه گیر می‌افتاد تیکه بزرگش گوشش بود. بنابراین سریع راه افتاد و از ایران خارج شد و رفت بغداد. ایشون یه برادر ناتنی هم داشت به نام میرزا حسینعلی نوری که اتفاقاً در اون گیرودارهای بعد از سوء قصد دستگیر شده بود ولی به لطایف الحیلی ایشون هم فرار کرد و رفت بغداد. گفتیم که باب پیش از مرگش میرزا یحیی صبح ازل رو بعنوان جانشین خودش منصوب کرد؛ اما بعد از یه مدت، برادر میرزا یحیی، میرزا حسینعلی، که بعدها به بهاءالله معروف شد، خودش رو موعود دین بیان معرفی کرد و اکثریت بابی‌ها به آیین بهابیت ایمان آوردن و شدن «بهایی». تعداد کمی از بابی‌ها هم همچنان به جانشینی صبح ازل پایبند موندن که شدن بابی-ازلی. این نکته رو باید بگم که اعتقادات بابی-ازلی‌ها از اساس با بهایی‌ها متفاوت و حتی متناقضه. مثلاً همین نهان‌زیستی فقط در بین بابی-ازلی‌ها رایج بوده و پیروان بهاءالله اصلاً همچین اعتقادی نداشته و ندارن. موضوع اصلی کتاب تاریخ مکتوم هم همین بابی-ازلی‌ها هستن که به قول نبوی نهان‌زیست بودن و سودای قدرت در سر داشتن. بگذریم؛ حکومت عثمانی اختلاف این دو برادر و درگیری طرفدارهاشون رو به نفع خودش نمی‌دید و هر کدوم از این دو برادر رو به یه جایی تبعید کرد؛ بهاءالله رو فرستاد به شهر عکا در فلسطین، و صبح ازل رو هم فرستاد قبرس. صبح ازل تا آخر عمرش در قبرس ساکن بود و همونجا هم دفن شد. پرانتز بسته.

آقای نبوی روی این موضوع تأکید زیادی داره که حکومت قاجار در نظر بابی‌ها بسیار منفور و تاریکه؛ ایشون از کتاب هشت بهشت -که از منابع دست اول بابی‌هاست- نقل می‌کنه که حکومت قاجار رو به «بنی امیه» تشبیه کردن و «انقراض دولت قاجار» و «ذلت اعداء الله» رو به پیروان باب بشارت دادن! نبوی معتقد به این تنفر بابی‌ها از قاجار، علی‌الخصوص ناصرالدینشاه و امیرکبیر، بخاطر اینه که این دو نفر باعث و بانی قتل باب بوده‌ن. پس تا اینجا ادعای آقای نبوی اینه که پیروان باب سعی داشتن با کتمان کردن اعتقاداتشون و با فعالیت‌های پنهانی علیه حکومت، به تدریج زمینهٔ سقوط حکومت قاجار و تشکیل حکومت پادشاهان بابی رو فراهم کنن. منطقی‌شون هم این بود که طبق آموزه‌های باب بهترین نوع حکومت مشروطه ست، و حاکم هم که باید از طرف خدا منصوب شده باشه، همون مرآت زمانه ست که در اون دوران می‌شد میرزا یحیی صبح ازل! خلاصهٔ منطقی و برنامهٔ این نیروی اپوزیسیون حکومت قاجار از این قرار بود. حالا برای این برنامه چه اقداماتی رو ترتیب دادن؟ بریم ببینیم آقای نبوی چی گفته.

یک کسی به نام شیخ علی کاشف الغطا که از نزدیکان سید جمال‌الدین اسدآبادی بوده، گفته در استانبول یکی از دوستان سید جمال بود که به کسی معرفی می‌کرد و زیاد هم راجع بهش صحبت نمی‌کرد و بعد از مدتی هم اون آدم غیبش زد. تا اینکه خبر کشته شدن ناصرالدین‌شاه اومد و تصویر قاتل شاه منتشر شد و من دیدم که همون دوست مشکوک سید جماله، به نام میرزا رضای کرمانی!

سید جمال اسدآبادی از طریق جنبش معروفش به نام «جنبش اتحاد اسلام» دنبال این بود که ایران رو به خلافت عثمانی پیوند بزنه و از راه اتحاد دولت‌ها، وحدتی بین مسلمون‌ها ایجاد کنه. ناصرالدین‌شاه که آوازه حرفهای قشنگ قشنگ سید جمال رو شنیده بود، به ایران دعوتش کرد که یه گامی در جهت اصلاحات برداره ولی وقتی دید این آدم چقدر رادیکاله و دنبال خلع خود ناصرالدین‌شاهه، سال ۱۲۶۹ شمسی با خشونت تمام از ایران اخراجش کرد. سید جمال بعد از این اتفاق رفت استانبول و مرکز اتحاد اسلام شعبه استانبول رو راه انداخت. شعبه تهران هم که در غیابش به راه بود. یکسری از یارانش در ایران ولی بدشانس بودن و افتادن زندان؛ از جمله میرزا رضای کرمانی. میرزا رضا بعد دو سال از زندان آزاد شد و بعد از مدتی به کمک امین‌الدوله ایشون هم از ایران خارج شد؛ و بله، رفت استانبول خدمت آقای سید جمال. میرزا رضا بعدا تو بازجویی‌هاش گفته اونجا با «مردمان بزرگ» هم‌نشین بوده و اونها ملامتش کردن که با وجود این همه ظلم و بی‌عدالتی چطور می‌تونی دست از دنیا نشوری و دنیا رو از شر این ظالمها خلاص نکنی. آقای نبوی می‌گه با توجه به اینکه میرزا رضا در استانبول ساکن خونه میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی بود، بعید نیست که منظورش از «مردمان بزرگ» همین‌ها باشن. تو پرانتز بگیریم که این دو نفر، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی دامادهای صبح ازل بودن. تعجب نکنید؛ میرزا آقاخان کرمانی، منورالفکر صاحب‌نام دوره مشروطه، در سفرش به قبرس با دختر پیشوای خودش، صبح ازل ازدواج کرد! یعنی به نظر نبوی میرزا آقاخان کرمانی هم بابی بوده.

حکومت ایران بلاخره متوجه تحرکات اعضای حوزه اتحاد اسلام می‌شه و سه نفر از اصلی‌ترین اعضا رو دستگیر می‌کنه؛ میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک. در این اثنا، میرزا رضا هم استانبول رو ترک می‌کنه و راه می‌افته به سمت ایران. به بقیه گفته می‌رم خراسان سراغ کار و کاسبی و بعد هم خونواده‌مو می‌آرم تهران؛ ولی ظاهراً خالی بسته برای اینکه کسی مشکوک نشه. یحیی دولت‌آبادی هم تو کتابش همین روایت رو آورده و نوشته اینکه وسط راه رفته سمت تهران احتمالاً بخاطر این بوده که تصمیمش عوض شده یا یه کاری پیش اومده یا همچین چیزی. ولی آقای نبوی می‌گه دولت‌آبادی که از تاریخ‌نگارهای بابی-ازلی بوده، در این مورد نهان‌نگاری کرده و خبر داشته که میرزا رضا از اول می‌خواست به تهران برای قتل شاه. یکی از شواهد نبوی برای این ادعا روایتیه که ابتدای این اپیسود خوندم. میرزا رضا در یکی از نامه‌هاش نوشته: به زودی روزگار بهتری خواهد رسید که م.ک. یعنی میرزا آقاخان کرمانی، چنین امر فرموده است.

۲۸ روز قبل از ترور شاه، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات ناصرالدینشاه رفت زیارت شاه عبدالعظیم و اونجا بالغ بر نیم ساعت یا بیشتر با میرزا رضا یواشکی صحبت می‌کرد. اعتمادالسلطنه همون شب سخته کرد و از دنیا رفت. تکرار می‌کنم: ۲۸ روز قبل از ترور شاه. شیخ محمد مهدی شمس‌العلماء هم که تو اون ملاقات همراه اعتمادالسلطنه بود، بعد از مرگش به گروه یاران سید جمال در تهران اضافه شد. این گروه عوامل اصلی ترور شاه بودن. شخصی به نام منوچهر، در اولین دیدار با شمس‌العلماء توضیح داد که هدف، انقراض سلطنت قاجاره و میرزا رضای کرمانی هم برای کشتن شاه به ایران اومده و پنج شش روز دیگه کار رو تموم می‌کنه. شمس‌العلماء که متحیر مونده بود، فقط مخالفتش رو ابراز کرد و گفت باید ببینیم نظر سید جمال چیه؛ منوچهر تلگرافی از سید جمال بهش نشون داد که موافقت خودش رو با ترور شاه اعلام کرده.

آقای نبوی پشت صحنه ترور ناصرالدینشاه رو از کتاب «دربار شاهی» روایت می‌کنه، نوشته علی‌اکبر ارداقی، که به باور نبوی از فعال‌های بابی-اِزلی اون دوره‌ست. تو این روایت چند شخصیت مجهول وجود داره که نبوی هم چیزی راجع به هویتشون نگفته؛ از جمله منوچهر که یکی از اصلی‌ترین چهره‌هاست.

شمس‌العلماء اصرار کرد که برای این کار باید حتما موافقت شیخ هادی نجم‌آبادی رو هم بگیریم. گروه به اتفاق رفتن پیش شیخ هادی و در اندرون جمع شدن؛ منوچهر، جمشید، شمس‌العلماء و میرزا رضای کرمانی. میرزا رضا شروع کرد از فعالیت‌های سید جمال در استانبول گفت و ماجرای دستگیری میرزا آقاخان کرمانی و دیگران رو تعریف کرد. منوچهر گفت باید برای آزادی‌شون یه کاری کرد. میرزا رضا گفت راه حلش کشتن شاهه. شیخ هادی مخالفت کرد و گفت این کار بیشتر باعث کشته شدن دوستان موم می‌شه تا آزادی‌شون. گفتگوها به نتیجه‌ای نرسید و منوچهر گفت ادامه صحبت‌ها باشه برای یک فرصت دیگه. وقتی جمشید از منزل شیخ اومد بیرون، تو تاریکی دو نفر دستگیرش کردن و صدای تیراندازی شنیده شد؛ تا بقیه اومدن تو کوچه ببینن چه خبره؛ همه چی تموم شده بود. منوچهر شمس‌العلماء رو راهی کرد و تو حیاط با میرزا رضا مشغول صحبت شد. منوچهر گفت حالا که جمشید دستگیر شده باید به خوشون بیان وگرنه ممکنه نقشه‌هاشون نقش بر آب بشه. منوچهر از میرزا رضا پرسید حاضری بدون توجه به خطری که برات وجود داره باز هم کار رو انجام بدی؟ میرزا رضا جواب داد از زمانی که از استانبول راه افتاده، همونطور که به حضرت سید قول داده، اصلا به خلاص شدن فکر نمی‌کنه و می‌خواد کار انجام بشه. منوچهر گفت یکی دو شب خونه شیخ هادی بمونه و بعدش به شهرری بره؛ قرار شد منوچهر پس‌فرداشب در شهرری میرزا رضا رو ببینه.

میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز ملقب به «حکیم» یکی از همراهان سید جمال در تهران بود و با مخالفان حکومت هم نشست و برخاست داشت. مغازه ساعت‌سازی حکیم، جلouxان ارگ دولتی بود و اندرونی‌ای داشت که ملاقات‌های محرمانه در اونجا صورت می‌گرفت. منوچهر اونجا با یکی از خدمتکارهای اندرون ناصرالدینشاه ملاقات می‌کرد و اخبار محرمانه رو به دست می‌آورد. ماجرا از این قرار بود که منوچهر می‌خواست از اندرون شاه هم سردر بیاره، بنابراین به کمک اعتمادالسلطنه با زرافشان، که یکی از خدمتکارهای اندرونی شاه بود ارتباط گرفت. از طرف دیگه، ناصرالدینشاه فرنگیس رو که معشوقه یکی از دوستان منوچهر بود انتخاب کرد و

بالاجبار وارد حرمسرای شاه شده بود. فرنگیس برای منوچهر نامه می‌نوشت و زرافشان از طریق اون مغازه ساعت‌سازی به دست منوچهر می‌رسوند. منوچهر از همین طریق متوجه شد که شاه قصد داره بره زیارت حضرت عبدالعظیم. بنابراین بعد از فهمیدن این خبر رفت شهرری پیش میرزا رضا و بهش خبر داد. فردای اون روز، میرزا رضا طپانچه‌ش رو زد زیر بغلش و رفت سراغ ناصرالدینشاه که عریضه‌ای رو بهش برسونه؛ عریضه میرزا رضا گلوله‌ای بود که به قلب شاه نشست.

وقتی خبر کشته شدن ناصرالدینشاه پخش شد، گروهی از بابی‌ها در قبرس جشنی به پا کردن. صبح ازل در اون مهمونی لوح ضیافت رو نوشت که در اون بشارت مرگ «عدو الله» یعنی ناصرالدینشاه رو داد و به ظلم‌های اون و پدرش در آزار و اذیت باب اشاره کرد. لوح ضیافت در نگاه بابی‌ها، آیاتی بود که خدا بخاطر خشنودی از کشته شدن عدو الله به زبون صبح ازل جاری کرده! مقدار نبوی می‌گه اصل این لوح با دستخط صبح ازل در کتابخونه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شه.

ناصرالدینشاه که به قول میرزا یحیی دولت‌آبادی «سد بزرگی در برابر افکار تازه» بود، کشته شد ولی بابی‌ها به وضع ایده‌آل‌شون که سلطنت مشروطه صبح ازل بود نرسیدن. چی کار کردن؟ مهدی ملک‌زاده، نویسنده کتاب معروف *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، در شرح زندگینامه پدرش، ملک‌المتکلمین می‌نویسه:

«با این که از طرف زمامداران دستگاه استبداد، کمال مراقبت به عمل می‌آمد که از اجتماعات جلوگیری شود، و اشخاصی که به آزادی‌خواهی مظنون بودند در مضیقه و فشار بودند، جلسات عدیده چند نفری در تهران تشکیل می‌شد و در اطراف اوضاع کشور تبادل نظر می‌کردند... و پس از آن که آشنایی و تماس مابین این مجامع کوچک و عناصر مختلف آزادی‌خواه پیدا شد، بر آن شدند که یک **مجمع عمومی** تشکیل داده و کلیه افراد طرفدار اصلاحات نوین را که **مورد اعتماد** بودند، دعوت نموده و مجتمعا در اطراف وضعیت ناگوار ایران تبادل نظر کرده و همگی با هم همصدا شده، خط مشی واحدی پیش گیرند، فعالیت بیشتری از خود نشان دهند. و چون تشکیل مجلسی که در حدود چهل نفر از افرادی که **اغلب آن‌ها مورد سوءظن یا تعقیب بودند**، خالی از اشکال نبود، بر آن شدند که محل خلوت و مناسبی را برای منظور فوق انتخاب نمایند. این بود که **باغ مرحوم میرزا سلیمان خان میکده** را که در آن زمان کنار شهر واقع شده بود و خیلی کم‌جمعیت بود و به علاوه درب عمومی یک درب کوچک هم در طرف جنوبی داشت... اختیار کردند» (ص ۲۶۰).

ملک‌زاده در ادامه توضیح می‌ده که در اردیبهشت ماه سال ۱۲۸۳، یعنی دو سال قبل از صدور فرمان مشروطیت، چهل نفر از این افراد آزادی‌خواه در باغ میرزا سلیمان خان میکده جمع شدن و کار رو شروع

کردن. حالا چه کسانی عضو این انجمن باغ میرزا سلیمان خان می‌کند بودن؟ ملک المتکلمین، که به قول مجدالاسلام کرمانی «در این دو سال قوای ملت ایران در دستان ملک المتکلمین بود» و همه تابع فرمانش بودن! محمدعلیشاه هفت هشت نفر رو لیست کرده بود که تبعید بشن، از جمله ملک المتکلمین! بعد از اینکه به مجلس حمله کرد و یه عده رو دستگیر کرد، دو نفر رو همونجا اعدام کرد، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل و ملک المتکلمین! هر دوشون از اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان خان. جالب نیست؟ مقدار نبوی شواهد متعددی نشون می‌ده که اغلب وقایع اون سال‌ها با راهبری‌های اعضای این انجمن اتفاق افتاده. ایشون معتقدند روح حاکم بر این انجمن، ایدئولوژی بابی-ازلی بوده؛ اصلاً این انجمن پرونده‌ایه برای خودش. یکی دیگه از افراد این انجمن که به اعتقاد آقای نبوی نقش بسیار پررنگی در تأسیس مشروطیت ایران داشت، نماینده صبح ازل تو ایران، یعنی میرزا یحیی دولت‌آبادی بود. نقل شده صبح ازل بهش لقب «اسم الله النجی» رو داده بود. آقای نبوی می‌گه وقتی که علما در ابتدای نهضت مشروطه، یعنی بعد از اون ماجرای چوب زدن تاجرهای قند و اینها، رفتن حرم حضرت عبدالعظیم تحسن کردن، دولت‌آبادی هم همراهشون بود و ازشون خواست که مطالباتشون رو بنویسن که برسونن به دست شاه. خب این معروفه که عین‌الدوله که اون موقع صدراعظم بود اجازه نمی‌داد خواسته‌های ملت به گوش شاه برسه. دولت‌آبادی به علما می‌گه من با سفیر عثمانی ارتباط دارم و اون به من قول داده که خواسته‌هاتون رو به شاه می‌رسونم. بنابراین عریضه علما رو می‌گیره که بیره بده به سفیر. اما، قبل از اینکه تحویل بده، یه بند به مطالبات اضافه می‌کنه! آقای دولت‌آبادی تأسیس عدالتخانه رو رأساً در عریضه می‌گنجونه و این بند اینقدر عجیب بوده که سفیر عثمانی هم وقتی می‌بینه با تعجب می‌گه: واقعا این خواست علماست؟! نبوی این داستان رو از کتاب یکی از فعالان بابی به نام علیمحمد فره‌وشی ذکر کرده که اون هم امین و رابط میرزا یحیی دولت‌آبادی بوده. ممکنه پیش خودمون بگیریم حالا یه مورد به ذهنش رسیده اضافه کرده دیگه، این حرفها رو نداره که؛ ولی وقتی می‌بینیم ملک‌زاده تو کتابش نوشته «عدالتخانه در حقیقت تخم مشروطیت بود» به نظر می‌رسه قضیه جدی‌تر از این حرفه‌است. خلاصه اینکه آقای نبوی تلاش زیادی می‌کنه که نشون بده چهره‌های مهم بابی با نگرش منفی و فعالانه نسبت به سلطنت قاجار، اسباب انقلاب مشروطه رو فراهم کردن.

پس یقین آن سگ بی‌دین عملش قلبی است / ایها الناس بگیرید که این هم بابی است

نسیم شمال شعری داره با این ترجیع‌بند و خواسته بگه آقا هر کسی مخالف حکومت بود بهش برچسب بابی نزنین. خیلی از پژوهشگرها و نویسنده‌ها به این موضوع اشاره کردن که مورد استقبال قرار گرفتن آیین باب از طرف مردم، فارغ از ابعاد الاهیاتی و مذهبی‌ش، بخاطر این بود که صدای مخالفت مردم رو بازتاب می‌داد و حکومت رو به چالش می‌کشید. ما در این اپیسود راجع به اینکه چرا آیین باب در ایران قوت گرفت صحبت نکردیم؛ اما هر چی که بود، بعد از مدتی حکومت به هر کسی که مخالفش بود برچسب بابی می‌زد. انگار که این رویه ثابت حکومت‌هاست؛ از برچسب «قرمطی» به حسنک وزیر تا «زندیق» و «مارکسیست» و اینها.

بنابراین برجسب «بابی» به هر کسی که مخالف دولت بود می‌چسبید. اما اینکه آیا واقعا هم معتقد به آیین باب بود یا نه، تکه گمشده پازل تاریخ. این از نقاط چالش‌برانگیز کتاب تاریخ مکتومه که نویسنده‌اش افراد مختلفی رو به آیین بابی منتسب می‌کنه. اما بهرحال آقای نبوی در کتابش سعی کرده نشون بده که مخالفت بابیه با حکومت مبتنی بر جنبه‌الاهیاتی این آیین و پیروانش هم بنابر اعتقاداتشون، علیه حکومت فعالیت می‌کردن. در واقع رساله‌های علیمحمد باب، و بعد نقش فعالانه صبح ازل در مخالفت با حکومت چاشنی این اقدامات سیاسی بود.

انتقادهای زیادی به کتاب تاریخ مکتوم وارد شده، از روش‌شناسی پژوهش و ریزه‌کاری‌های متدولوژیک تا صحبت و اعتبار منابع. اما با همه این ضعف‌ها و کاستی‌ها، موضوع کتاب همچنان چالش‌برانگیزه و در تحلیل تاریخ مشروطه روزنه جدیدی باز می‌کنه. تحلیل‌های موجود درباره نهضت مشروطه، هر کدام روی یکی از طبقات جامعه دست می‌ذارن. علما، روشنفکرها، زنان، بازاری‌ها، درباری‌ها و غیره. سید مقصد نبوی تاریخ‌پژوه جوونیه که در این چند سال اخیر به گروهی از مشروطه‌خواه‌ها اشاره کرده که هم علمای دینی بین‌شون هستن، هم روشنفکرها، هم زنان و هم اهالی دولت و دربار! اپوزیسیونی که خیلی هوشمندانه با حفظ ظاهر اسلام و قرآن، برای براندازی برنامه‌ریزی می‌کرد و از طریق فعالان گسترده‌ش پیش می‌رفت.

نبوی در عرصه تاریخ‌پژوهی ایران چهره تازه و کمترشناخته‌شده‌ایه که در آثارش به ابعاد مختلفی از فعالیت‌های بابی‌ها در تاریخ معاصر ایران پرداخته. من به بهانه این پادکست موفق شدم با ایشان گفتگویی داشته باشم و سوالاتی رو در مورد کتاب تاریخ مکتوم از ایشان بپرسم. طبیعتا سوالات و ابهامات بسیار زیادی وجود داره که نیازمند گفتگو با ایشان، اما مثل همیشه محدودیت‌ها اجازه پرداختن به همه موارد رو نمی‌ده.

(مصاحبه با نویسنده کتاب)

کتاب تاریخ مکتوم توسط انتشارات شیرازه ما چاپ شده و الان که دارم این اپیسود رو ضبط می‌کنم، یعنی اردیبهشت‌ماه سال ۱۴۰۲ پنجمین چاپش با قیمت ۹۰ هزار تومان تو کتابفروشی‌ها در دسترسه. تو کتابفروشی‌های آنلاین هم می‌تونید پیداش کنید. محدودیت‌های پادکست به ما اجازه نداد که اسناد و منابعی رو که نویسنده برای اثبات تحلیل‌هاش آورده پوشش بدیم؛ تصاویر، اسناد، فهرست منابع و پاورقی‌هایی که برای هر صفحه نوشته شده. پیشنهاد می‌کنم مطالعه این کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای رو از دست ندید.

در قسمت بعد تحلیل آقای ماشالله آجودانی در کتاب مشروطه/یرانی رو بررسی می‌کنیم. آقای آجودانی تو این کتاب گفته مشروطه یک پدیده غربیه که وارد ایران شد و یه عده از روشنفکرهای اون دوره تلاش کردن اصول مشروطه رو منطبق با اسلام و تشیع جلوه بدن، زهی خیال باطل البته!

اگر این پادکست رو پسندیدین شنیدنش رو به دیگران هم پیشنهاد کنین. تو هر قسمت از پادکست ایران از شنبه صبح یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران و اندیشه ایرانی مربوطه بررسی می‌کنیم و راجع به ابعاد مختلفش صحبت می‌کنیم. از فرهنگ و مدرنیته و تجدد تا دین و روشنفکری و زنان. همت آقای مهدی فراتی و مهدی عسکری و گروه محترم حامیان مالی باعث تولید این پادکست شده؛ از شون تشکر می‌کنم. تمام قسمت‌های این پادکست رو می‌تونید از کست‌باکس و کانال تلگرام و یوتیوب ما گوش بدید. نشونی کانال‌هامون اینه: [IranSaturdayMorning](#). نظراتتون رو باهامون درمیان بذارید. تا اپیسود بعد خدانگهدار.